

موجه و در هر کجاست تو تمام خط و خال
 موی چسب تو تمام خط و خال افتاد
 نظمشان را بدی آینه تقدیر کس
 بر دل از غصه دل رنج و ملالیت عظیم
 بی نگرشتم چه خیالی بر جانم انداخت
 نیست بر سوی تو از هر چه بود بال امید
 جای اندیشه ساسل مکن از غم عشق
 که بر من رفتن ازین ورطه حالست ترا
 با اسیران نظری نیست ترا
 چون نیادی و هر چه پیش نظر
 قول دشمن بشنود در حق من
 خنده دل بدتر از ام بست جگر
 درد است ناشد ما را چه اثر
 جای از عشقستان عمارت دار
 غیر ازین خود پیش نیست ترا
 که چه هر روز زنده که نمی بینم ترا
 هر بنام که نیست است ای دل چه بنام کنش ترا
 عشق شده در دل عظیم ای غل در سوز ترا
 بهر تنی ما نشان دیدی بهر تنی پیش غم ترا
 طینت پاک تو کوی زاهد رضا کدر است ترا
 از چشم غم را بر پیش همان انسانا دلکی
 از تو

سره افکار در روزگار
 کزین راه سیر نیست ترا

از تو هر پور سر جای نمی وارد جدا
 در زمانه او کس مریخ نمی بینم ترا

خوشست ناز تو ای سر کلفه از را
 مگر بهر تو سخن جلوه یا حسین بین
 ز کشت باغ چرخ ز گل چه بکشاید
 مگر بهر چه گم اختیار که غایب
 کند زلف تو نام بنوی انداز پای
 ز جام لعل لبست جرعه کرم فرمای
 به درد غصه و اندوه امرا شویم چای
 بسی که می آید بکویت شرم می آید مرا
 از سر کیمت من ز سر هر گل بهر جا روم
 هر چه زود شود و هر چه جلوه نازند لیک
 و هر چه زود منم که بهیم گاه کای رود ترا
 بهیچدی من ز عشقت که چه کرد و ترا
 که ترا باشد که می بر ای کیم فرسوده کان
 کفت چای کست از خاک پای باسی
 زین تعنا خوشاید از سر سر ناله سایه ترا
 خدیو تو بهما و آن جدان رضنا مرا
 کز شرم ای فرزندان مست بجنشده
 کف و لاس بماند به پیله از سر من ما ما را
 فرغمت از دو جهان کاشکاف شیدا را

۷۷